

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ فروردین ۱۴۰۳

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۵ و ۵۶ - بخش اول - مطلب سوم: وجه اشتراک خطاب - سه احتمال در مسأله -

مصادف با: ۷ شوال ۱۴۴۵

احتمال سوم (حق در مسأله) - نمونه‌های تشابه قلبی - مؤید تشابه قلبی

جلسه: ۳۳

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

خلاصه جلسه گذشته

در بخش اول از دو آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره، عرض کردیم چند مطلب باید مورد بررسی قرار بگیرد؛ مطلب سوم مربوط به اشتراک خطاب بین یهود زمان پیامبر(ص) و یهود زمان حضرت موسی بود، یعنی قوم بنی اسرائیل. وقتی می‌فرماید «وَإِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»، هم خطاب «قلتم» و هم «فاخذتكم الساعة» و هم «و أنتم تنظرون»، و بعد هم در آیه ۵۶ دارد «ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ». در مورد اشتراک خطاب چند احتمال را ذکر کردیم؛ دو احتمال که در جلسه گذشته مورد رسیدگی قرار گرفت، رد شد؛ یکی اینکه ریشه اشتراک خطاب را پیوند پدر و فرزندی بدانیم، که این را ملاحظه فرمودید مورد قبول نیست. دوم اینکه ریشه اشتراک خطاب را وحدت قومی و نژادی بدانیم که این هم مورد خدشه قرار گرفت و ما آن را نپذیرفتیم.

احتمال سوم (حق در مسأله)

احتمال سوم اینکه بگوییم وحدت فکری و عقیدتی یا به تعبیر قرآن تشابه قلبی باعث شده اینها در خطاب مشترک شوند؛ یعنی وقتی خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید «و إذ قلتم یا موسی» آن زمانی که به موسی این چنین گفتید، هم یهودیان زمان حضرت موسی را شامل می‌شود و هم یهود زمان پیامبر(ص) را. عرض کردیم مسأله وحدت فکری و تشابه قلبی یک مسأله‌ای است که در قرآن هم به آن اشاره شده است؛ در آیه ۱۱۸ سوره بقره آمده: «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»، تشابه قلبی یعنی اینکه یهود زمان پیامبر(ص) با یهود زمان حضرت موسی در فکر، بینش و اعتقاد تشابه داشتند؛ یعنی چهارچوب‌های فکری این دو دسته و دو گروه یکسان است.

نمونه‌های تشابه قلبی

خود قرآن به این مسأله در چند آیه اشاره کرده است؛ نمونه‌هایی از این تشابه قلبی و وحدت فکری را در نحوه گفتگوی یهودیان با حضرت موسی و نحوه گفتگوی یهودیان با پیامبر گرامی اسلام(ص) در مدینه را ملاحظه بفرمایید.

نمونه اول

یهودیان زمان پیامبر(ص) خطاب به پیامبر(ص) می‌گفتند یک کتاب محسوس برای ما بیاور؛ چرا این را می‌گفتند؟ اینها دیدند که قرآن در طول ۲۳ سال به تدریج بر قلب پیامبر(ص) نازل شده و یک کتابی که در مجموعه‌ای بر روی یک

لوح کاغذی یکبارہ آورده شده باشد، نیست؛ اینها می‌گفتند برای ما یک کتاب محسوس بیاور. الواحی که خداوند تبارک و تعالی به عنوان تورات در اختیار موسی قرار داد، اساساً متفاوت بود با قرآن؛ یک لوح آماده بود، حالا از جنس چوب یا غیر آن، که این لوح را جبرائیل به حضرت موسی تقدیم کرد و اینها مشاهده کردند، یعنی یک کتاب محسوس بود. لذا یهودیان زمان پیامبر(ص) از پیامبر(ص) تقاضا کردند که برای ما هم یک کتاب محسوس بیاور، یعنی مثل همین کتاب‌هایی که ما داریم می‌بینیم، متناسب با آن زمان که روی پوست حیوانات نوشته شده باشد و جلد داشته باشد. می‌خواستند یک چیزی باشد که آن را لمس کنند؛ چون یهودیان الواح را لمس کرده و دیده بودند، اما قرآن بعداً جمع‌آوری شد و به صورت کتاب در آمد (در مورد زمان جمع‌آوری قرآن هم یک بحثی را قبلاً مطرح کردیم که در کتاب مقدمات بنیادین تفسیر قرآن آمده است؛ اقوالی در مورد زمان جمع‌آوری قرآن وجود دارد). به هر حال زمانی که یهودیان از پیامبر(ص) این درخواست را کردند، قرآن هنوز به صورت جمع‌آوری شده و مجلد و یکجا نبود. لذا به پیامبر(ص) می‌گفتند به ما کتاب محسوس بده. خداوند تبارک و تعالی به پیامبر(ص) می‌فرماید: اینها که از تو کتاب محسوس می‌خواهند، اگر کتاب محسوس هم به آنها داده شود و با دستان خود هم آن را لمس کنند، زیر بار نمی‌روند و می‌گویند این سحر است. «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِنِ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»<sup>۱</sup>، حتی اگر ما بر تو پیامبر یک کتابی را در کاغذ نازل می‌کردیم و آنها آن را با دستانشان لمس می‌کردند (محسوس یعنی با چشم دیده و با دست لمس شود)، باز می‌گفتند این سحر و جادو است.

یهودیان زمان موسی بالاتر از این را از موسی خواسته بودند؛ آنها چون الواح تورات را دیدند و مشاهده کردند، تقاضای دیدن خود خدا را کردند. «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ»<sup>۲</sup>، به پیامبر(ص) می‌فرماید: اهل کتاب از تو درخواست می‌کنند که یک کتابی از آسمان نازل شود؛ یعنی یک کتاب محسوس دارای جلد و کاغذ، یک کتاب دیدنی؛ وقتی تو بگویی قرآن یک کتابی از ناحیه خداست، می‌گویند یک کتابی از آسمان نازل شود؛ اما قوم موسی و یهودیان زمان موسی، بزرگتر از این را از موسی درخواست کردند؛ آنها درخواست کردند که ما خدا را ببینیم. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»، اینها خیلی صریح به موسی پیامبر(ع) گفتند ما تا خدای تو را نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم. یعنی آشکار و روشن گفتند خدا را ببینیم و بعد به تو ایمان می‌آوریم. پس درخواست آنها بزرگتر بود از درخواست یهودیان زمان پیامبر(ص).

بنابراین می‌فرماید: تشابه وجود دارد بین درخواست‌ها؛ درست است درخواست آنها بزرگتر بود، یعنی درخواست رؤیت خدا را داشتند؛ اما این تشابه قلبی و وحدت فکری است. کفار، چه یهود دوران پیامبر(ص) و چه یهود دوران حضرت

۱. سوره انعام، آیه ۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

موسی در یک جهت مشترک‌اند، هر دو تقاضاهای همراه با بهانه‌جویی دارند؛ چون خداوند می‌گوید اگر ما این کتاب دیدنی را نازل کنیم، باز می‌گویید این چیزی جز سحر و جادو نیست؛ یعنی زیر بار نمی‌روند. این عناد و این انکار از روی لجابت، باعث شده که اینها تشابه قلبی داشته باشند و لذا این خطاب را به صورت مشترک آورده است.

نمونه دوم

یهودیان زمان پیامبر(ص) به پیامبر(ص) می‌گفتند: اگر ادعا می‌کنی که خدا با تو سخن می‌گوید، پس چرا با ما سخن نمی‌گوید؟ این همه پیامبر(ص) معجزه آورده بود و خود قرآن هم که کلام الهی و وحی الهی به عنوان یک معجزه بود؛ وقتی پیامبر(ص) می‌فرمود خدا با من سخن می‌گوید و من سخن خدا را برای شما نقل می‌کنم، اینها می‌گفتند که تو که می‌گویی خدا با من سخن می‌گوید، بگو خدا با ما هم سخن بگوید. «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ»، اگر خدا با تو سخن می‌گوید، پس با ما هم سخن بگوید؛ چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ چرا خدا یک آیه و نشانه‌ای را بر ما نمی‌آورد؟ خداوند این همه آیه و نشانه از طریق پیامبر(ص) عرضه کرده، باز می‌گویید چرا برای ما این نشانه‌ها نمی‌آید. در آیه‌ای که اول عرض تلاوت کردم، یعنی آیه ۱۱۸ سوره بقره: «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، می‌گوید یهودیان زمان پیامبر(ص) سخنانی که به پیامبر(ص) می‌گفتند، دقیقاً همان سخنانی بود که یهود زمان موسی به حضرت موسی می‌گفتند؛ جنس سخنان، بهانه‌جویی‌ها و تقاضاها یکی بود. حالا یکی تقاضای دیدن خدا را داشت، یکی تقاضای دیدن کتاب؛ یکی می‌گفت خدا چرا با ما سخن نمی‌گوید. علت اینکه در ادامه می‌فرماید «تشابهت قلوبهم» همین است. وقتی قلب‌ها یک جور باشد، بینش‌ها یکسان باشد، چهارچوب فکری در یک مسیر باشد، تشابه ایجاد می‌شود. انسان امروزی این سر دنیا با آن سر دنیا وقتی یک جور فکر می‌کنند؛ وقتی با موازین مادی و با ابزارها و بینش‌های دنیایی صرف و مادی‌گرایی انسان بخواهد به امور نگاه کند، اهل غر زدن و بهانه‌جویی می‌شود، اهل مطالبات غیر معمول می‌شود. دو انسان یکی این سر دنیا و یکی هم آن سر دنیا که همدیگر را اصلاً ندیده‌اند و با هم هیچ ارتباطی ندارند و هیچ توافقی نکرده‌اند که یک حرف را بزنند، اما می‌بینیم که یک حرف را می‌زنند؛ چرا؟ تشابه القلوب، برای اینکه قلوب و افکار و بینش‌های آنها شبیه هم است. بنابراین تشابه قلبی باعث شده خطاب مشترکاً به آن یهودیان و این یهودیان صادر شود.

پس «وَإِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»، خطاب به یهود زمان پیامبر(ص) است در حالی که زمان پیامبر(ص) یهودیان تقاضا نکرده بودند ما خدا را ببینیم تا ایمان بیاوریم؛ چنین حرفی را نگفتند، اما خطاب به اینها هم هست. اصل داستان برای یهود زمان حضرت موسی است، اما اینها هم مخاطب به همان خطاب هستند، برای اینکه قلوب اینها متشابه است.

بعد از اینکه آنها گفتند ما تا خدا را ببینیم ایمان نمی‌آوریم، «فاخذتكم الساعة»، یک صاعقه‌ای آمد و شما را گرفت؛ این مربوط به یهود زمان موسی بود و زمان پیامبر(ص) صاعقه‌ای نیامد و آنها را نکشت. بعد آنها دوباره زنده شدند؛ «ثُمَّ

بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ»، ما شما را بعد از اینکه مُردید دوباره زنده کردیم؛ این مربوط به آن موقع است و برای زمان پیامبر(ص) نبود. با این حال چطور می‌توان یهود زمان پیامبر(ص) را مخاطب دانست؟ اینکه ما بگوییم خطاب فقط برای آنهاست و نه یهود زمان پیامبر(ص)، این مردود است، چون صرف حکایت و در مقام نقل آن داستان نیست؛ همین الان هم دارد زمان پیامبر(ص) را خطاب قرار می‌دهد. وجه آن همان تشابه قلوب و وحدت فکری و اتحاد در عقیده و بینش و یکسانی قلب‌ها است؛ دل و روح آنها یکی بود. اگر این یکسانی و تشابه باشد، نتایج و آثار اعمال هم دامن‌گیر همه می‌شود.

#### مؤید تشابه قلبی

با این مضمون روایت و آیه زیاد داریم، آیه «وَأَتَقُوا فِتْنَةً لَأُتْصِبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»، این دقیقاً به همین مطلب اشاره می‌کند؛ می‌فرماید: از یک فتنه‌ای که باعث می‌شود همه گرفته شوند بپرهیزید، چون، فقط به آنهایی که ظلم کردند اصابت نمی‌کند، بلکه همه را شامل می‌شود، برای اینکه در آن شرایط همه یک جور فکر می‌کردند و یک بینش داشتند و این باعث می‌شود که آتش آن فتنه دامن همه را بگیرد. عرض کردم روایت هم داریم، «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّخْلِ فِيهِ مَعَهُمْ» یا این روایت که «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»، می‌فرماید کسی که یک قومی را دوست بدارد، با آنها محشور می‌شود؛ خود دوست داشتن باعث حشر می‌شود. اگر کسی عمل یک قومی را دوست بدارد، در عمل آنها شریک است و در عمل آنها شرکت داده می‌شود. محبت یک قوم و محبت عمل یک قوم موجب چنین نتیجه‌ای است. معلوم است که یهود زمان پیامبر(ص) نسبت به یهود زمان حضرت موسی و نسبت به بنی‌اسرائیل محب بودند و آنها را دوست داشتند؛ به عمل آنها راضی بودند، چون خیلی وقت‌ها استناد به آنها می‌کردند. بنابراین اگر این چنین است، هیچ منع و اشکالی در اشتراک خطاب این دو دسته نیست.

#### نتیجه

با این بیان معلوم شد از میان احتمالات سه‌گانه‌ای که عرض کردیم، احتمال سوم احتمالی است که هم آیات مساعد آن است و هم از نظر موازین عقلی می‌تواند پذیرفته شود. بنابراین هیچ محذور و منعی در توجه خطاب به هر دو و اشتراک خطاب وجود ندارد.

«والحمد لله رب العالمين»